



16 جولای 2019

نویسنده: محمد محق

(وبسایت بی بی سی)

طالبان از کدام اسلام سخن می‌گویند؟

در نوشته‌ای که محمد محق، پژوهشگر و سفیر افغانستان در مصر برای صفحه ناظران فرستاده است می‌گوید رویکرد طالبان که گروه‌های غیر از خود، از منظر دینی را با سوءظن می‌نگرند و تصور می‌کنند که دیگران گویا کافر و بی‌دین هستند، ابهام و نگرانی مهمی در بین مردم افغانستان ایجاد کرده که باید روشن شود.

در افغانستان تقریباً همه مردم گزارش‌های مربوط به گفتگوهای مربوط به صلح را با اشتیاق و همزمان با نگرانی دنبال می‌کنند. یکی از اسباب عمده نگرانی مردم همین ترجیح بند سخن طالبان است که یا ضرب در هر موضوعی مطابقت با اسلام یا اصول اسلامی را تکرار می‌کنند.

اصرار طالبان بر افزودن قید 'اسلامی' به دنباله هر چیز این برداشت را در ذهن جامعه تداعی می‌کند که طالبان کسی جز خودشان را مسلمان نمی‌دانند و به همه گروه‌های غیر از خود، از منظر دینی با سوءظن می‌نگرند و تصور می‌کنند که دیگران گویا کافر و بی‌دین‌اند و با اسلام و اصول آن سر ناسازگاری دارند.

شکی نیست که در هجده سال اخیر گرایش تکفیری در میان طالبان رو به افزایش است، و هرچند راهی برای پژوهش میدانی وجود ندارد تا بدانیم چه درصدی از آنان مانند القاعده و داعش کاملاً تکفیری شده‌اند، اما عملکرد آنان در کشتن زنان و کودکان بی‌گناه و انفجار مساجد و قتل عالمان دینی منتقد گمانه رشد گرایش تکفیری در صفوف آنان را قوت می‌بخشد. بدون آن، اقدام به قتل مردمان غیرنظامی و بی‌دفاع که مسلمان هستند، با نهی شدید و هشدارهای سختی که در شریعت بابت آن وجود دارد، کاری نیست که کسی بتواند به آن اقدام کند، مگر این که به تفکر گروه‌های تکفیری در غلتیده باشد.

اگر طالبان واقعا تکفیری شده باشند و از دید خوارج به دیگر مسلمانان نگاه کنند، مصالحه ایشان با دیگران امکان‌پذیر نیست، زیرا تکفیری‌ها تنها به صورت 'دعوه'، که آن را از نظر شرعی در حالت جهاد جایز می‌دانند، با کسانی که از نظر آنان بی‌دین هستند، اقدام به مصالحه می‌کنند، نه سازش و توافق راستین که همراه باشد با پایبندی به تعهداتی که پای‌شان امضا می‌کنند.

اگر طالبان توقع دارند مردم باور کنند که آنان در پی تداوم جنگ نیستند و به تداوم ویرانی کشور رضایت ندارند، در این صورت باید مشخص کنند که فرق‌شان با داعش چیست، و تا این موضوع روشن نشده است این یکی از اسباب عمده نگرانی مردم از بابت گفتگوهای صلح باقی خواهد ماند. تا اکنون آنچه به نظر می‌رسد این است که طالبان با داعش تنها بر سر تصاحب قدرت رقابت و مخالفت دارند و نه بر سر موضع‌گیری‌های فکری و دیدگاه‌های اعتقادی، زیرا طالبان همپیمان نزدیک القاعده هستند، و القاعده با داعش در اصل تفکر سلفیت جهادی مشترک است، و اگر اختلافی دارند اختلاف‌شان نخست بر سر قدرت است و سپس بر سر برخی تاکتیک‌ها، و نه اصل استراتژی بلند مدت این گروه‌ها برای برپایی نظام مورد علاقه‌شان.

معیار راستی آزمایی برای این کار واضح و آسان است: اگر طالبان واقعا از القاعده بریده و با داعش اختلاف عقیدتی داشته باشند، باید نگاه "تکفیری" به دیگر مسلمانان را کنار بگذارند و به گروه‌های غیر از خود نیز حق بدهند که بهره‌ای از مسلمانی داشته باشند و به همان پیمان‌بهره‌ای از فهم دین.

در سال‌هایی که طالبان بر بخش اعظم افغانستان حکم می‌راندند نه تنها اکثریت مردم افغانستان از نحوه تفسیر این گروه از اسلام به ستوه آمده و بیزار شده بودند، بلکه حتی بسیاری از گروه‌های بنیادگرای مسلمان نیز که در بسیاری دیدگاه‌ها با آنان شریک هستند، فهم طالبان از اسلام را غلط می‌شناختند.

در همان زمان، قاضی حسین احمد، رهبر جماعت اسلامی پاکستان که از چهره‌های عمده بنیادگرایان مسلمان شمرده می‌شد، در اظهار نظری کنایه‌آمیز گفت: "طالبان به عالمان احتیاج دارند" یعنی آنان اسلام را درست

نمی‌فهمند و لازم است اهل علم به آنان اسلام را تعلیم بدهند. این سخن در آن زمان علاوه بر نشریات اردو زبان در برخی نشریات عربی زبان هم بازتاب پیدا کرد تا به نقطه ضعف مهم طالبان اشاره کند.

همچنان در همان زمان، گروهی از علمای سرشناس جهان اسلام که کم‌وبیش با طالبان همدلی هم داشتند، به شمول یوسف قرضاوی، ساکن دوحه، فرید واصل، مفتی اسبق مصر، فهیمی هویدی روزنامه نگار مشهور نزدیک به گروه های اسلامگرای مصری و چندین شخصیت نام‌آشنای دیگر از سوی یونسکو به قندهار فرستاده شدند تا آنان را از تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان باز دارند و برای شان تعالیم اسلام را در آن زمینه تعلیم دهند. پس از آن سفر، فهیمی هویدی کتابی در آن باره نگاشت و عنوان آن را گذاشت: "طالبان، جند الله فی المعركة الغلط" یعنی طالبان، لشکر خدا در نبردی نادرست.

آنچه اما سبب شده است تا طالبان از نظر تئوریک مورد نقد مهمی قرار نگیرند و کسی به فهم غلط آنان از دین کار چندانی نداشته باشد این است که آنان، بر خلاف بسیاری دیگر از گروه‌های بنیادگرا، توانایی نوشتن کتاب‌های علمی برای تشریح افکار و نحوه تفسیر خود از اسلام را ندارند، تا این افکار توجهی را جلب کند و صاحب قلمی را به نقد و مناقشه وادارد. همین نقطه ضعف شان سبب شد تا اسامه بن لادن و ایمن ظواهری بتوانند افکار تکفیری خود را در صفوف آنان اشاعه ببخشند.

اکنون مردم نگران اند که مراد طالبان، علی‌رغم دانش اندک شان از دین، از اینهمه تاکید مبهم و سوال برانگیز بر اسلام و اصول اسلامی چیست.

اگر آنان از تفسیر تکفیری از اسلام فاصله گرفته اند و نمی‌خواهند مانند القاعده و داعش باشند، در این صورت بهتر است بدگمانی نسبت به دیگر مسلمانان را کنار بگذارند و به آنان حق بدهند تا مطابق با فهم خود از اسلام بدان عمل کنند. اگر طالبان این موضوع را بپذیرند بخش عمده‌ای از نگرانی‌های مردم از بابت صلح با طالبان برطرف خواهد شد.

در آن صورت، باید طالبان به گفته سابق قاضی حسین احمد به سخن عالمان گوش کنند تا برایشان شرح دهند که از زمان ظهور اسلام تا اکنون چهارده قرن سپری شده است، و در این زمان نسبتاً دراز دهها و صدها مذهب فقهی و مکتب کلامی و مشرب فکری و جریان فلسفی و مرکز علمی و هزاران چهره برجسته در رشته‌های مختلف ظهور کرده‌اند و همه آنان مسلمان بوده‌اند، اما هر کدامشان تفسیری مخصوص خود از اسلام داشته است.

همچنان، در عصر حاضر، نفوس مسلمانان می‌رود تا به دو میلیارد نفر نزدیک شود، و این کمیت بزرگ انسانی تفاسیر گوناگونی از اسلام دارند و براساس آن تفاسیر مدل‌های مختلفی از اسلام را به نمایش گذاشته‌اند، از همان قطر گرفته، که با آن خوب آشنایند، تا کمی آن‌سوتر که دبی قرار دارد با شب‌های افسانه‌ای‌اش، تا ترکیه‌ای که بیش از یک دهه است اسلامگرایان بر آن حکم می‌رانند تا سرزمین حرمین شریفین، تا مالیزی، اندونزی، تونس، مصر، مراکش، ایران، پاکستان و غیره. در تمام این کشورها مراکز علمی مهمی وجود دارد و در آن‌ها دانشمندان برجسته‌ای در رشته‌های دینی حضور دارند، و هیچ کدام شان این کشورها را از دایره مسلمانی بیرون نمی‌دانند.

اسلام در بسط تاریخی‌اش همیشه دینی بوده است با رنگارنگی در ابعاد مختلفش، و آنچه مسلمانان در برابر دنیا به آن افتخار می‌کنند و تمدن بشری را از بابت آن مدیون خود می‌دانند نه اعمال طالبان و القاعده و داعش و بوکو حرام، بلکه کارنامه کسانی مانند مولانا جلال‌الدین بلخی، فارابی، ابن سینا، ابن رشد، ابن خلدون، ابن عربی، خوارزمی، خیام، ابو ریحان بیرونی، ابن نفیس، و هزاران شخصیت دیگر بوده است که هیچ کدام اسلام را به گونه طالبان نمی‌فهمیدند.

اگر طالبان این تنوع و رنگارنگی در فهم و تفسیر دین را بپذیرند و قبول کنند که الازهر مصر، دارالعلوم دیوبند، دارالافتای سعودی، حوزه‌های علمیه نجف و قم، جامعه‌های زیتونه و قیروان تونس، جامعه قرویین مراکش، دانشگاه اسلامی مالیزی، مراکز امام خطیب ترکیه و صدها پایگاه دیگر، به اضافه صدها و هزاران شخصیت پژوهشگر، قلم به دست و اهل اندیشه در جهان اسلام وجود دارند که فهم‌شان از اسلام متفاوت از فهم طالبان است و همه حق دارند از اسلام سخن بگویند، در این صورت بستر مصالحه واقعی با طالبان هموار می‌شود و نگرانی‌های مردم پایان می‌یابد و صلحی که در پی آن بیاید صلحی پایدار خواهد بود.

اما اگر منظور طالبان از اسلام همان باشد که در زمان حکمروایی‌شان بر سر مردم افغانستان آوردند از شلاق زدن روزانه مرد و زن بر سر امور جزئی گرفته تا برپا کردن محاکم تفتیش عقاید و دخالت در حریم خصوصی مردم و سلب آزادی‌ها و نادیده گرفتن حقوق مدنی و بی‌پروایی به عزت و کرامت انسانی و برباد دادن شرف و آبروی شهروندان و تبعیض آشکار بر ضد زنان و اجحاف بی‌محابا در حق شیعیان و به تمسخر گرفتن میثاق‌های بین‌المللی و خندیدن به ریش تمام عقلای جامعه و دهن‌کجی کردن به منافع ملی و بی‌اعتنایی به خدمات عمومی و ویران کردن تاسیسات عام‌المنفعه، همان راهی که تا امروز رفته‌اند، در آن صورت صلحی در کار نخواهد بود و آشوب‌هایی بزرگتر برپا خواهد شد.

کسانی که گفتگوهای صلح با طالبان را پیش می‌برند بهتر است به جای سخنان دیپلماتیک و احياناً کلی و مبهم، این گره کور را باز کنند و به ابهام در این زمینه پایان ببخشند تا مردم به عاقبت خوش چنین صلحی اشتیاق نشان بدهند بدون هیچ گونه نگرانی.